

## ادراک ژرف لذات و تحصیل کمال مزه‌ها

دکتر محمد نوید بازرگان

پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی

(از ص ۲۰۷ تا ۲۱۹)

### چکیده:

بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور به بهاء ولد (۶۲۸-۵۴۵ق) نویسنده کتاب معارف و پدر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است.

محورهای عمده فکری بهاء‌ولد را می‌توان در سه رکن "خداشناسی"، "جهانشناسی"، "انسانشناسی" متمرکز ساخت. این مقاله پس از اشارای گذرا به گزیده افکار بهاء‌ولد پیرامون خداشناسی و جهانشناسی، یکی از مسائل انسانشناسی او تحت عنوان "ادراک ژرف لذات و تحصیل کمال مزه‌ها" می‌پردازد. او علیرغم اینکه عارفی وارسته و متقی بود، به فقه حنفی باور داشته و طریقه اشعری را الگو قرار داده است. میل وافری به ادراک تمامی صور حیات و چشیدن ژرف لذات دنیوی دارد (که آنها را صوری از جمال الهی می‌داند) این ویژگی به بنده این اجازه را داد که افکار او را با آندره ژید (۱۸۶۹-۱۹۵۱) مقایسه کنم و مشابهتهای این دو روح تشنه و وجوه تمایز آندو را بیرون کشم. بهاء‌ولد سرچشمه لذات، عشق و شهوات را کوهسار عرش الهی می‌داند و آنرا وسیله‌ای برای شناخت بیشتر پروردگار تلقی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: بهاء‌الدین ولد، معارف، آندره ژید، مزه، لذات.

## مقدمه:

بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور به بهاء ولد (۵۴۵-۶۲۸ هـ) صاحب کتاب معارف، پدر مولانا جلال الدین بلخی و عارفی متفکر و صاحب حال است. کتاب معارف تنها یادگاری است که از او برجای مانده است. این کتاب در واقع مجموعه‌ای از دست نوشته‌ها، مواعظ، حکم و تأملات اوست که گاه بصورت یک اتوبیوگرافی یا حدیث نفسی صادقانه نگارش یافته است. با مطالعه این صحیفه می‌توان به سیر تطّور و تحوّل فکری او دست یافت. نیک پیدا است که او همه افکار شورانگیز و عارفانه و حتی اندیشه‌های کلامی و فلسفی را که گاه مانند شبهای در ضمیرش می‌درخشیدند، به تور افکنده و برای جلوگیری از فقدان و نسیان این اندیشه‌های الهامی و اشراقی آنها را به بند کلمات کشیده و عاصی مکاشفات روزان و شبان خود را در خلوت مرقوم میداشته است. (نگاه کنید به صفحات ۱۱۵ و ۳۲۰ جلد اول و صفحه ۱۶۲ از جلد دوم کتاب معارف بهاء‌ولد)

این کتاب معلوم می‌دارد که بهاء‌الدین ولد مابین سالهای ۶۰۰ تا ۶۰۹ ق را در ناحیه‌ای بنام وَخْش (واقع در شمال‌غربی بدخشان و شمال‌شرقی بلخ) گذرانده است. این ناحیه و سالهائی که بهاء‌الدین می‌زیسته، مصادف است با اضطرابات و آشوبهای مکرر ناشی از غلبه اقوام زردپوست، ترک زبان و نومسلمان نواحی شمال ایران که پس از گاهی شهرهای شمالی و به تبع آن سایر نقاط کشور را مورد ترکتازی و غارت قرار می‌دادند.

در چنین روزگاری بهاء‌الدین ولد، پس از احراز بلوغ فکری و رشد ذهنی به شیوه اسلاف خود، که همگی از بزرگان و خطبای بلخ بودند، بر مسند وعظ و خطابه و فتوان تکیه می‌زند و از بیت اعمال مرسوم معین دریافت می‌دارد. (رساله سپهسالار ص ۱۰) واضح است که بهاء‌الدین محمد جوان در روزگار خود در معرض وزش جریان‌های گوناگون فکری قرار داشته است. در دوران و محیط او علیرغم افول اندیشه‌های معتزلی در سایر نواحی هنوز بحث اشاعره و معتزله و سخن از

حدوث و قدم قرآن، رؤیت، جبر و اختیار، افعال، صفات و عدل اهلی و مباحثی از این دست رایج بوده است. در اندیشه آنزمان باورهای فلسفی اخوان الصفاء اسکندری، ابوبکر رازی، فارابی و ابن سینا پی در پی در معرفت روحانی و عقلانی از دین تأثیرات خود را بجای گذاشته بود. سپس دوران ظهور اندیشه‌های غزالی فرا رسید و او توانست اندیشه‌های جزمی اشعری را در قالب افکار خردمندانه خود سامان بخشد و خستگی و سختی آن را به لطافت عرفان پیوند زند. بهاء ولد که چهل سال پس از درگذشت غزالی بدنیا آمد. جرعه‌های بسیار از چشمه افکار و باورهای کلامی او برگشت بطوریکه تأثیر غزالی را (در بسیاری از امور بویژه در تخاصم با فلسفه) هم در نوشتجات بهاء‌ولد و هم تئوری آن را در آثار فرزند وی (مولانا) می‌تان به روشنی یافت.

با تدقیق در کتاب معارف (که آئینه‌ای از اندیشه‌های اوست) می‌توان مجموعه معرفتی او را که در واقع نوعی "هستی‌شناسی" به شمار می‌رود، دریافت. او به طرز پراکنده‌ای به هر سه رکن خدا - انسان - جهان که به مثلث متافیزیک معروف است اشارت داشته است.

در خداشناسی توجه بهاء‌الدین عمدتاً معطوف قرآن و تدبر و تدقیق در آن است. بعلاوه ذکر و استغراق در آن، رؤیت الهی و همچنین مقوله عشق و عبادت را مورد توجه قرار داده است. در جهان‌شناسی نیز به نظریاتی چون ذره‌گرایی، تضاد در ارکان هستی و ذات متغیر و ناآرام جهان اشارت‌های پراکنده‌ای داشته است. سخن گفتن راجع به گزیده افکار بهاء پیرامون دو محور فوق مجال وسیعتری را طلب می‌کند (در حال حاضر کتابی پیرامون افکار و آراء و زندگانی "بهاء‌ولد" توسط در حال نگارش است). در این مقاله سعی من گشودن یکی از دلمشغولیهای بهاء ولد در زمینه انسان‌شناسی تحت عنوان ادراک لذات و احساسات لذت است که به گونه‌ای افکار او را به اپیکور (متولد ۳۴۱ ق.م) مرتبط سازد.

(اصالت لذت)

شاید در تاریخ اندیشه مکتوب، این اپیکور بود که برای اولین بار بر شیرینی طبیعی زندگی و اصالت لذت، انگشت تأکید نهاد. طبیعت‌گرایی او را عکس‌العملی در برابر آئین‌های فلسفی جدیدی دانسته‌اند که دائماً وعده بهشت و تهدید جهنم را پیشه خود ساخته بودند. (تاریخ تمدن ویلدورانت، ص ۶۳۴، جلد ۲)

اپیکور بزودی مذهب کسل‌کننده آنروز آتن را دشمن آرامش فکری و لذت زندگی خواند و اساس تفکر خود را بر خلاف فلسفه رواقی بر آشتی با لذائذ و تحصیل خوشی‌ها نهاد. تأکید بر تجربه حسی که اساس فلسفه طبیعت‌گرا را تشکیل می‌دهد، در واقع از حکمائی چون طالس، آناکسیماندروس، گسنوفانوس، پروتاگورامس، بقراط و ذیمقراطیس به اپیکور انتقال یافته بود. بهاء‌ولد هر چند در اساس تفکر دینی، عرفانی خود، مغایرت‌های آشکاری با اندیشه مادی اپیکور - که انسان را کاملاً محصول طبیعت می‌داند - دارد، اما در فلسفه اصالت لذت، بخصوص لذات معنوی و رهائی از مقیدات و میدان دادن به حواس و عدم تقبیح لذائذ به گونه‌ای اشتراک منظر‌گردن نهاده است.

بهاء‌ولد از سوئی دیگر نیز به تفکر اپیکور نزدیک شده است و آن اندیشه ذره‌گرایی (Atomism) است که در برخی از نگارشهای او به صراحت آمده است. ("همه عالم را همچون ذره‌های بنفشه رنگ می‌بینیم و فاعل همه الله را می‌بینیم... و این ذره‌ها را خورشیدی باید تا بنماید." "چون ذره‌ها از تنم فرو می‌ریزد و در نور خدمت الله رقص چنانک در ابتدای اجزای متلاشیه بوده‌اند و از برّ و بحر خدمت کنان و سجده کنان آمده‌اند در کالبدی جمع شده‌اند". معارف بهاء‌ولد ۲۱۶/۱ و ۱۴۲/۱) او البته گرایش و سبک تلقی خود را داراست. ادراک او از ذره‌های تشکیل دهنده جهان ناشی از نوعی کشف و شهود است و نگاهی است که از درون به تمامیت هستی افکنده است. این ذرایر پراکنده در هستی از پرتو خورشید الله، وجود، تلالو و تحرک می‌یابند و در پرتو او معنی یافته، مرئی می‌گردند. ذراتی که رقصان در برابر انوار فیض الهی‌اند. این اندیشه بعدها در افکار مولانا نیز رسوخ یافت و او را به شدت، تحت تأثیر خود

گرفت (این تأثیرپذیری بخصوص در بخشهایی از دیوان کبیر مولانا مشهود است: از آفتاب چشم ذرات روح پیشم / رقصان و ذکرگویان سوی گهر فشانم / گر نور خود نبودی ذرات کی نمودی؟ / ای ذره چون گریزی از جذبۀ میانم (غزل ۱۶۹۹)).

نگاهی به مجموعه "معارف" بهاء‌ولد ما را با بسامد بالای واژه "مزه" مواجه می‌سازد. "مزه" در نثر کهن حاوی معانی گوناگونی چون "لذت"، "بهره و قسمت"، احساس، ادراک و تأثیر است. مثلاً در معنی تمتع و بهره در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: "بوالحسن و بوالعلا نیز آمدند و بهم از این طرز جواب بکتغدی بیاورند و هر دو فرزند پسر و دختر را به امیر سپرده و گفته که ا و را مزه نمانده است از زندگانی که چشم و دست و پای ندارد" (تاریخ بیهقی، ص ۶۶۲، چاپ ادیب).

در نوشته‌های بهاء مزه در اغلب اوقات در معنای لذت، سرور و شادی آمده است. اصطلاح "مزه گرفتن" با "مزه و بی مزه" شدن اکثراً در معنی از دست دادن ادراک لذت و خوشی آمده است. وقتی او می‌نویسد "وجود بی مزه دوزخ است و مزه در جنس است و سبب وجود و نمای همه چیز از مزه باشد" (معارف بهاء‌ولد، جلد اول، ص ۱۶۶) گرایش ذهنی و شیفتگی خود را در درک عمیق هر چیز و برخورداری از لذت فهم اشیاء نشان می‌دهد. توجه بهاء نخست به مظاهر مادی و زیبایی زندگی است. با تکیه بر دید تیز و دقیق و حواس ورزیده خود بدقت همه چیز را ارزیابی کرده، زیر نظر می‌گیرد و مزه آن را بیرون می‌کشد.

... "از حیوانات نظرم به پوست آهو بر افتاد. مویهای او را چون سبزه خوشرنگ دیدم که بدان خوشی رویانیده بود. تا الله او را در کدام صحراها می‌رویاند. گفتم حال این نامیات بدین خوشی است. باز نظری می‌کردم در تار بود پیراهن و رعنائی عتابی و علم دستارکتان که الله اینها را از کدام هوا تافته است و بلطافت کدام لعاب این ابریشم را استوار داده است. (۸- معارف بهاء‌ولد، جلد یک، ص ۷۳)

زیبایی در قاموس بهاء نکته قابل تأملی است و آن را در پدیده‌های جهان اطراف به چشم می‌جوید و طالب دیدار آنان است وی نوشته است: آن جمال است که

کیمیاء نیکی آمد. (معارف ۱/۳۹۴) پس بایست کیمیاء نیکی را در هر کجا سراغ گرفت و لذت بیمانند آن را دریافت. و شراب مزه آن را نوشید. و بهاء شراب مزه "هر عجبی" راج چنان نوش می‌کرد که تا دیری بیهوش می‌ماند. (همان ۱/۱۴۸) این مزه گاه در خوردن نان و غذا بود، گاه در دیدن صاحب جمالان، گاه در اندیشه حور و قصور، گاه در ذکر و قرآن و استغراق در الله و گاه در شهوات. او به جستجوی صور خوش و خیال خوش بود. (همان ۱/۲۴۴) و الله را در ورای همه این خوشی‌ها می‌دید. خالق لذت و مزه، الله بود. پس در هر لذتی الله را می‌دید و قصد آن می‌کرد که آن مزه را عمیقاً ادراک کند این آرزو همان بود که بهاء به آن «تحصیل کمال مزه‌ها» نام داده بود:

«پس ذکر الله می‌کن برین وجه که ای الله آن شکر مرمحبانرا در خدمت خود تو داده‌ای و این عشق‌ها و مزه‌ها تو می‌دهی و مقصود از نان و غذاها خوشی است و مصاحبت صاحب جمالان و مزه در جمالها و مقاصد این همه صور در هر دو جها مربنده را آن گرمی و عشق و رغبت آن...» ۱/۶۸

«پایان کار تحصیل کمال مزه‌ها است و از کمال رنجها تحرز نمودن است اکنون نظر می‌کن در کمال مزه‌ها و تفصیل وی که الله در سرازوی چه عشق‌ها پدید می‌آورد تا بیهوش شوی...» ۲/۶۸

### «تحصیل کمال مزه‌ها» و «مائده‌های زمینی»

مشابه این افکار را سالها و بلکه قرن‌ها بعد آندره ژید در اروپا مطرح ساخت. شاید طریقه او نیز برگرفته از باورهای اپیکوری بود اما در هر حال بر نکاتی تأکید داشت، که بهاء ولد قرن‌ها پیش به میان آورده بود. هر چند افکار مذهبی، محیط اجتماعی و فرهنگ این دو با هم کاملاً متفاوت است اما رشته‌ای خاص روح این دو را بهم پیوند می‌دهد. آنان هر دو در جستجوی «تحصیل کمال مزه‌ها» و «دندان فشردن بر همه میوه‌ها» (نعمات) بودند. آنده ژید نیز همچون بهاء ولد خواسته بود که تمامی صور حیات را بچشد. این میل به چشیدن و مزه کردن در افکار هر دو آنان بیانگر عطش

روحی ادراک است:

«هستی برای من بسیار شهوت‌انگیز می‌شد. خواسته بودم تمامی صور حیات را بچشم، هم از آن ماهیان را و هم از آن گیاهان را، میان تمام لذائذ حواس، من به لذت لمس غبطه می‌خورم»

مائده‌های زمینی صفحه ۱۲- جملات نقل شده از مائده‌های زمینی

برگرفته از ترجمه مرحوم جلال آل احمد و پرویز داریوش است. ۱۲۷

مائده‌های ژید شرح گشت و گذار او بر کره‌خاکی است. جستجوی لذات مادی حیات، نوشیدن از چشمه‌های گوناگون که هر یک طعمی را در خود نهفته دارند و دندان فشردن بر همه میوه‌ها، شهوات و لذات. مائده‌ها شرح ادراک عمیق نعمات الهی است که بر سر سفره زمین گسترده است. روح ژید به شکل دیوانه‌واری در عطش سرکشیدن جرعه‌های حیات می‌سوخت. او شرح می‌دهد که چگونه هر شب آرزویی بر بالش او غنوده است (۱۳- مائده‌ها، ص ۱۱۲) و صبحدم وام خویش را طلب می‌کند ژید امیال خود را به سوی هر چیز زیبا که بر روی زمین یافت می‌گردد هدایت می‌کند (همان، ص ۱۴۰) از این می‌ترسد که مبدا تمامی آرزوهایش و همه نیروهائی که در طول حیات ارضا نشده‌اند، پس از مرگ شکنجه و عذابش کنند (همان، ص ۲۲، این اندیشه در کتاب بسیار است: نه! این همه ستارگان که در آسمان است. این همه مروارید که در دریاست، اینهمه پرهای سفید که در کناره‌خلیج‌ها ریخته است، من هنوز همه را نشمردم، ص ۱۴۵) و امیدوار است که در پایان پس از ادای دین به همه آرزوها، تهی از هر امیدی در آغوش مرگ رود. عطش و گرسنگی او همچون بهاء سیری ناپذیر است اما وجه افتراقی در میان آن دو بچشم می‌خورد.

«مائده‌های زمینی و مائده‌های آسمانی»

معارف بهاء ولد شرح سرگشتگی‌ها و جستجوی‌های روحی تشنه است که در ورای هر لذتی، لذت دهنده را می‌بیند و مزه‌ها را بیاد او می‌چشد. سفره مائده‌های گسترده در زمین برای او راهی است که به مائده‌های آسمانی منتهی است. لذت ذکر

و استغراق و سپردن همه صور مادی حیات در گردابی لاهوتی برای او بالاترین مزه است او هم بر میوه‌های زمینی دندان می‌فشرد و هم بر میوه‌های قدسی. اما دل بیشتر معطوف قلمرو ماوراء است. اما ژید درنگ بیشتری بر مائده‌های زمینی دارد. تلالو مائده‌های زمین بر جلای مائده‌های قدسی او غلبه یافته است. گشت و گذار او در زمین بیش از بهاء بطور می‌انجامد و سرانجام شاید هنوز عطش آروزهای تحصیل نشاده و کام‌های برنگرفته او را می‌آزارد. غبطه‌ای که ژید به لذت «لمس» می‌خورد در قیاس با اصلاتی که بهاء برای لذت «رؤیت» و «ابصار» قائل است رمزی جالب توجه از «زمینی بودن» و یا آسمانی بودن ادراک این دو است.

به هر ترتیب این وجه افتراق نمی‌تواند توجه ما را از مشابهت‌های جالب این دو روح تشنه منحرف سازد اجمالاً به ذکر نمونه‌هایی از این مشابهت می‌پردازیم.

### معارف:

آسایش و مزه در رنج و انتظار آفریده است... تا آتش گرسنگی در تو شعله نزند لذت نان نیابی و تا رنج عطش بر تو راه نیابد تو مزه آب صافی نیابی و تا گرمی شهوت مر ترا نرنجانند تو از مجامعت راحت نیابی.

«کاسه پاک کن تا در وی طعام کنند» ۲۷۳/۱ «شیشه را از نان تهی کن تا از نور

پرکنی» ۹۵/۱

اکنون هر چیزی که هست چو در اندیشه آمد چون گل خشک شده را ماند و گیاه خشک و زرد گشته را ماند و آنکه برون از اندیشه تست هنوز نو نو شکوفه و تازگی دارد و سبزه نیک تازه از آنجا بیرون می‌آید... اکنون هر اندیشه که چهره نمود و تو آن را خوردیش... ره‌اش کن تا باز نو بیرون آید ۹۵/۱

«آدمی خود نظر است یعنی که همین که الله نظر را هست کرد باید که به الله نگرد

و طالب الله شود».

«همه سعادت‌های ابدی و دین همه عجایب‌ها در مشاهده الله است» ۲۲/۱



«الله با تست و تو الله را نمی بینی با آنک اگر شرط نظر بجای آری بینی» ۲۹۶/۱  
«چو الله می گوید که منم، کجا نظرکنم تا بی شبهت بینمش؟... گفتم در هر جزو  
هوائی و موجودی که نظرکنم آنجاست» ۱۴۰/۱  
«این همه که در این جهان است رخیهای من است... پس دیده‌ها بر صورت‌های  
الله دارید...» ۲۰/۲

«تا از همه چیزها فراغتی نیابی سودی نداری خویشتن را از خویش بیرون انداز  
از زن و فرزند و آسمان و زمین و از نیک نامی و بدنامی و از نام و ننگ و از همه چیزها  
آزاده باش... همواره آزاد می باش از منازل و دل بر هیچ منه...» ۳۶۹-۳۷۹/۱  
شادی جهان را سهلی دان و در بند آن مباش که او را بند کنی و با خود نگاه داری  
خوشی چون آب روان است... چون خوردی رها کن تا برود که او نپاید... نیز راههای  
روزی مشمر که از کجا درمی آید تا من خرج کنم و غم روزی مخور... ۱۰۷/۲

### مائده‌های زمینی:

من به انتظار شما به سر می برم ای مائده‌ها... زیباترین چیزی که بر روی زمین  
شناخته‌ام، آه! ای ناتانائیل! همان گرسنگی من است... اگر آنچه تو می خوری  
سرمستت نکند. بدان، از این رو است که گرسنگی ات کافی نیست. (۴۴-۴۵)  
«جانها هرگز آنقدر که باید میان تهی نمی شوند تا عاقبت آنقدر که باید از عشق

سرشار شوند» ۱۱۹.

«کاش دید تو در هر لحظه نو باشد» ۳۵

«کاش هر چه از فکر من گذشت همچون من در بهت گریز مفقود شود» ۱۲۳  
درنگ مکن، هرگز درنگ مکن ناتانائیل... از هر چیز جز تعلیمی که می دهد فرا  
مگیر، و کاش لذتی که از اشیاء برای تو حاصل می شود خود آنها را منتفی کند ۵۳  
تو خدار را داری و او را نمی بینی خدا را داشتن، دیدن اوست، اما مردم به او  
نمی نگرند ۳۵

در پس هر در بسته‌ای خدا ایستاده است... تمامی صور خداوند معزز است و هر یک از آنها صورتی از خدا است. ۹۱

«بهترین جزء وجودت محبوس است. زنت و کودکانت، کتاب‌ها و مطالعات این بهترین جزء وجود ترا به بند کشیده‌اند و خدا را از تو پوشیده داشته‌اند... هر چه بیشتر به یکی از این صور چشم بدوزی و به آن دل‌باخته شوی، نابینا خواهی شد... ۹۱-۹۰»

هرگز مخواه که آب‌های گذشته را از نو بجشی،... هرگز گذشته را در آینده بازمجوی از هر لحظه‌ای تازگی شباهت ناپذیر آن را بگیر و خوشی‌هایت را آماده کن... دوست ندارم به من بگوئید بیا که فلان شادی و سرور را برایت آماده کرده‌ام؛ من فقط شادی‌های تصادفی را دوست دارم ۴۶

به هر ترتیب این مشابَهت‌های روحی با توجه به اختلاف زمان، محیط و تربیت آن دو جالب توجه و شگفت می‌نماید.

### شَهوت‌ها، شراب الله

توجه بهاء به جنس مونث واجد نوعی نگاه الوهی همچون ابن عربی است. او تمایل دارد تا الوهیت را بواسطه جمال مؤنث دریافت دارد و اصولاً زن (وجود مؤنث) را به منزله تجلی حقیقی جمال، شکوه و مهر الهی بداند. آیا این همان حسی است که پیامبر را واداشت تا اظهار دارد: من به سه چیز علاقه وافر دارم: عطر، زن و نما؟ شاید از همین روست که ابن عربی گفته بود: عشق به زنها به کمالات عرفا و متصوفه تعلق دارد، چرا که از پیامبر (ص) به ارث رسیده و عشق الهی است. (ریتر، دریای روح، ۴۸ به نقل از ابعاد عرفانی اسلام)

نگاهی به نقل قول نیکلسن از ابن عربی در شرح مثنوی او این مطلب را روشنتر خواهد ساخت.

«خداوند جز در ماده قابل رؤیت نیست و در ماده انسانی کاملتر از

هر ماده دیگری قابل مشاهده است و در زنها کاملتر از مردها قابل دیدن می‌باشد... اینکه خداوند در صورت زن تجلی یافته است از این لحاظ فاعل بودن است که خداوند بر روح انسان احاطه کامل داشته و موجب می‌شود تا بشر نسبت به او تسلیم و سرسپرده شود و او همچنین منفعل و قابل است زیرا تا آنجائی که در شکل زن ظاهر می‌شود، تحت کنترل و زیر فرمان مرد است. بنابراین، دیدن خداوند در صورت زن به معنای دیدن او در این هر دو وجه می‌باشد و چنین مشاهده‌ای کاملتر از آن است که وی را در همه اشکالی که او خود را در آن اشکال متجلی ساخته ببینیم. (نیکلسن، شرح مثنوی، ۱/۱۵۵ و ۱۵۶)

بهاء ولد به شهوات انسانی نیز به چشم اهمیت نگریسته است. او که هیچ چیز را از «مزه عشق و شهوت بالاتر نیافته است»، هیچ شرم و امتناعی از طرح آرزوهای شهوی اما مشروع در خود نمی‌بیند. الله را می‌خواند که او را از بی‌حوری، بی‌جمالی و بی‌عشقی به حور و جمال و عشق و شهوت مستغنی سازد و الله او را به سرچشمه خوشی‌ها راه می‌نماید:

«گفتم ای الله... روزی من از خود بده مرا آن اسباب میسر نمی‌کنی  
هم شاهد خواهم هم شراب هم سماع و هم مسخره و هم حرمت و  
هم قدرت و هم مراد و هم مشیت. الله الهام داد که هو هو الله  
عبارتست از خوشی‌ها و مرادها... از من میخور چنانکه نحل از گلها تا  
همه اجزات عسل شود.» ۱۷/۲

بهاء به راحتی مکنونات روحی خویش را بر صفحه کاغذ می‌آورد، آیا این از آنروست که برای دل خود می‌نوشت و مخاطبی برای تکه‌پاره‌های افکار شورانگیزش نمی‌دید؟ گاه برای خواننده شگفت می‌نماید تصور کنند که این مرد اشعری متقی در ابتدای قرن هفتم در میان تعصب‌ها و قشری‌گریهای همگان و

اقرانش، علیرغم منصب دینی و موقعیت اجتماعی در خلوت خود دارای چنین افکاری است که به ما اجازه می‌دهد او را با یک عصیانگر اروپائی قرن نوزدهم پس از رنسانس مقایسه کنیم:

«گوئی این مزه شهوت راندن و نظر کردن به جمال صاحب جمالان

از عین الله به روح می‌رسد» ۳۶۱/۱

«این شهوتها که در ادبار زنان نظر کنی و در ساقها ایشان نظر کنی،

گوئی رحمنی الله است و مهربانی الله است هر چند که بیشتر

می‌رودی تا حور عین خوشتر باشد و گوئی آن شهوت، چون شراب

دادن الله است که در آن بیهوش می‌شوند آنگاه زبان و دهن به ثنا

خوشتر بود گشادن» ۳۶/۲

بهاء گاه بی پرده از شهوت می‌گوید اما همواره سخن او متصل به الله است.

هیچگاه در هیچ اندیشه‌ای سخن او از الله فاصله نمی‌گیرد. یک اتصال دائمی سخن

را رنگ الهی می‌بخشد هر چند که سخن از امیال انسانی در میان باشد.

«ناگاه بدلم آمد که این جوی خوشی عسل که شهوتش می‌خوانند

میان جفتان مساعد چگونه راندست و جوی شیر شفقت میان خلقان

چگونه راندست و جوی می‌عشق چگونه راندست و جوی آب حیوة

و علم چگونه راندست و این چهار جوی بهشت است که در زیر هر

کالبد برانده است» ۳۸۹/۱

به این ترتیب بهاء مسئله را در درون حل کرده است تضاد و تناقضی در میان

نیست. الله خود، آدمی را این چنین ساخته است. انسان مخلوق اوست و اگر

قوی‌ترین انگیزه و کشش آدمی شهوات انسانی است مشیت او دست‌اندرکار بوده

است. پس سرچشمه لذات و جویبار شفقت، عشق و شهوات، از کوهسار عرش

اوست. بهاء آرزوی انسانی و هم روحانی خویش را از او می‌طلبد، او که دامن

پرمهرش سفره مائده‌ها است و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده و دشمن و

دوست روزی خوار اویند.

### نتیجه:

تاکید بر تجربه حسی که اساس فلسفه طبیعت‌گرا را تشکیل می‌دهد به طور آشکاری در اندیشه‌های بهاء ولد حضور دارد. بسامد بسیار بالای واژه "مزه" یعنی لذت، بهره احساس و ادراک در دستنوشته‌های بهاء ولد و توجه او به مظاهر مادی و زیباییهای زندگی بیانگر همین ویژگی است.

به علاوه بهاء ولد همچون آندره ژید به تحصیل کمال مزه‌ها، دندان فشردن بر همه میوه‌ها و ادراک عمیق لذات تاکید دارد و این گونه کامجویی را مشروع و شیرین می‌یابد. لکن اگر آندره ژید بر میوه‌های زمینی دندان می‌فشرد. بهاء ولد بر میوه‌های قدسی دلبسته تر است. غبطه‌ی که ژید به لذت "لمس" می‌خورد. در قیاس با اصالتی که بهاء ولد برای لذت "رویت" و "ابصار" قائل است رمزی جالب توجه از زمینی بودن یا آسمانی بودن این دو روح تشنه است.

بهاء ولد همچون ابن عربی تمایل دارد تا الوهیت را به واسطه جمال مونث دریافت دارد.

### منابع و مآخذ:

- ۱- بهاء الدین ولد، معارف بهاء ولد، تصحیح مرحوم فروزانفر، چاپ طهوری، ۱۳۳۳.
- ۲- بارتوله، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردار دور، چاپ اتحادیه، ۱۳۰۸.
- ۳- جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات الانس، تصحیح دکتر محمد عابدی، اطلاعات، ۱۳۷۵.
- ۴- ژید، آندره، مائده‌های زمین، ترجمه جلال آل احمد و پرویز داریوش، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۷.
- ۵- سپهسالار، فریدون بن احمد، رساله سپهسالار، به کوشش سعید نفیسی، چاپ اقبال.
- ۶- شیخ، سعید، مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ترجمه مصطفی محقق داماد، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
- ۷- شیمیل، آن ماری، ابعاد عرفانی اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ۱۳۶۶.
- ۸- فروعی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، شرکت کانون کتاب، ۱۳۱۷.
- ۹- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۴.
- ۱۰- مولوی، جلال الدین محمد، دیوان کبیر، تصحیح فروزانفر، چاپ امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۱- ویلدورانت، تاریخ تمدن، انتشارات علمی فرهنگی، جلد ۲.